

Pragmatics; the return of words from metaphysics

Masaume Mehrabi¹

Between the contemporary linguists and thinkers there are so many who do not account pragmatics as a component of linguistic science and theory. It is because pragmatics is mainly concerned with context (context – based) and we know that the study of the context seems sometimes impossible – because of its being infinite. But even the contemporary generative school of linguistics which pursuits a theory of competence considers such a theory as a sub-branch of performance theory. This paper has been written with this presupposition that pragmatics if considered as a part of linguistics provides a new way of meaning analysis. This paper will express the origin of such a need in philosophy of language. Wittgenstein provided the prerequisites of such a knowledge by his new approaches to language. Pragmatics as it is today has its roots in Wittgenstein's ideas and it was developed by functionalists. In the present paper it will be tried to show how the philosophical approaches to the world affairs and mental entities determines one's approach to language. Pragmatics could never be emerged from the idealism and nominalism because the idealist believed that words – and language in general – can cause the thought to be misled. Pragmaticism can be just the descent of empiricism and pragmatism.

¹- A graduate student, Department of Linguistics, Allameh Tabatabai University.

کاربردشناسی، بازگشت واژه‌ها از مابعدالطبیعه

معصومه مهرابی^۱

چکیده

در میان زبان‌شناسان و متفکران معاصر افراد بسیاری هستند که کاربردشناسی را جزئی از دانش زبان‌شناسی نمی‌دانند زیرا عمدتاً «بافت متکی» است و مطالعه بافت نیز گاهی به دلیل وسعت نظر ناممکن می‌نماید. اما حتی دیدگاه زایشی معاصر تمام تلاش خود را – که کوشش در پی یافتن نظریه‌ای درباره توانش زبانی است – زیرمجموعه‌ای از نظریه کنش می‌داند. این مقاله با این فرض نوشته شده است که کاربردشناسی به مثابه بخشی از دانش زبان‌شناسی شیوه نویی از تحلیل معنی می‌تواند به دست دهد. و در پی آن است که خاستگاه آن را در فلسفه زبان بیابد. ویتگنشتاین با رویکردی بدیع زمینه ظهور آن را فراهم کرد. این شیوه از آرای ویتگنشتاین ریشه گرفت و توسط نقش‌گرایان رشد کرد. در این نوشته سعی می‌شود تا روشن شود که چگونه نگرش فلسفی، نسبت به جهان و پدیده‌های ذهنی دیدگاه ما را نسبت به زمان تعیین می‌کند. کاربردشناسی هرگز نمی‌توانسته است در درون کمال‌گرایی و نام‌گرایی پدید آید زیرا آنها معتقدند که لفظ موجب اغوای ذهن است بلکه کاربردشناسی زاییده تفکر پراگماتیت و تجربه‌گرایانه است.

واژه‌های کلیدی : ۱- کاربردشناسی، ۲- نظریه کنش، ۳- کمال‌گرایی، ۴- نام‌گرایی، ۵- تجربه‌گرایان.

۱. پیشینه مطالعات

افلاطون می‌گوید شناخت زمانی رخ می‌دهد که بتوانیم ابلاغ کنیم و زبان را بکار ببریم و یا به یاری نمادها سخن بگوییم یا بیندیشیم. اگر به شیوه توصیف و ابلاغ مفاهیم دقت کنیم درمی‌یابیم که از کاربرد مفاهیم و الفاظ کلی حتی در مقدماتی‌ترین نوع آگاهی‌ها هم ناگزیریم: مثلاً وقتی میزی را توصیف می‌کنیم. ما قادریم که چیزی را فقط با برشمردن خواص آن توصیف کنیم و انجام این کار یعنی گفتن سیاهی، نرمی و سختی آن به ضرورت برابر است با تصدیق ویژگیهای عام و استعمال الفاظ کلی و این همه یعنی این که همزمان با توصیف یک امر جزئی باید از ویژگیهای کلی آن امر بهره گرفت. در این نوشته سعی می‌شود تا از راه مطرح کردن دو دیدگاه افراطی و در تقابل با تصورات کلی، امکان وجود این تصورات بهتر شناخته شود و از رهیافتی تجربه‌انگارانه و کاربردشناسانه به مفاهیم کلی چونان مفاهیمی که در فراکرد شناخت دلالت بر چیزی عینی ندارند و نتیجه مثبت اوهام آدمی در چاره‌گیریهای زبانی هستند، نگریسته شود. در این نوشته از دیدگاه راه‌گشای ویتگنشتاین که کاربردشناسی فلسفی را راه‌حل مناسبی در حل مسائل مربوط به معنی می‌داند، بهره‌های فراوان گرفته شده است.

۲. نام‌انگاری برکلی

آنان که واقعیت کلیات را تکذیب می‌کنند «نام‌گرایان» نام می‌گیرند و آنان که واقعیت کلیات را تصدیق می‌کنند «واقع‌گرایان». نام‌گرایان بر این عقیده بودند که کیفیات یا گونه‌های کلی وجود ندارد و فقط نامهای کلی وجود دارد. این نامها را از آن رو بر گروه‌های چیزها بار می‌کنیم که گاهی محض راحت خود از چیزها به حیث جمعی سخن می‌گوییم، اما در واقعیت فقط افرادی که یک گروه را می‌سازند واقعیت محسوب می‌شوند. گروه وجود ندارد. وجود تنها به چیزهای منفرد تعلق دارد. اندیشیدن بدون اندیشیدن به چیزی منفرد و مخیل ممکن نیست، یعنی چیزی که

بتوانیم به نحوی محسوس برای خود باز نماییم. چیزی که نتوان درباره آن اندیشید، نمی‌توان درباره آن سخن گفت بی‌آنکه به لفاظی محض نپرداخت. (رندل و باکالر، ۶۳)

جورج برکلی به‌عنوان فیلسوف برجسته طرفدار آن دیدگاه معتقد است که نمی‌توان تصورات کلی حاصل کرد. او در مقدمه کتاب «رساله در علم انسانی» چند شماره‌ای را به سرشت و ماهیت زبان اختصاص می‌دهد. او آن را «مقدمه‌ای درباره ماهیت و سواستفاده لغات و الفاظ» می‌نامد. در آنجاست که او نمونه‌هایی را از کتاب «تحقیق در فهم بشر» نوشته جان لاک برمی‌گیرد تا با ماهیت وجودی اصول انتزاعی مخالفت کند. او در ابتدا می‌گوید: «وجهی که مؤلف (لاک) برای نفی تصورات کلی انتزاعی نزد حیوانات است، آن است که اثری از استعمال الفاظ و تصورات کلی در میان آنها دیده نمی‌شود این نظریه مبتنی بر این فرض است که استعمال الفاظ مستلزم داشتن تصورات کلی است.» (برکلی، ۷۵)

در همان رساله ذیل عنوان شماره شانزده می‌نویسد که: «لازم نمی‌آید که ما بتوانیم تصور انتزاعی مثلث را بسازیم، تصویری که مرکب از اجزای مانعه‌الجمع است. به همین نحو بدون ساختن تصور انتزاعی انسان یا حیوان... زید را انسان یا حیوان لحاظ کنیم.» و در شماره هجده: «منشأ این عقیده یعنی تصور کلی انتزاعی، کلمات زبان است و این که آنها (تجربه‌گرایانی چون لاک) تصور می‌کنند که باید مفاهیم انتزاعی معینی وجود داشته باشد تا هر یک مدلول بی‌واسطه و حقیقی یک اسم عام قرار گیرد و به وساطت چنین تصورات انتزاعی است که یک اسم عام بر اشیاء و امور جزئی اطلاق می‌شود. «گویی در نظر برکلی انتزاع از زبان ناشی می‌شود و به نظر لاک، کلمات زمانی دارای معانی‌اند که جایگزین تصوراتی باشند در ذهن گوینده. لاک در تبیین زبان از مفهوم انتزاع بهره می‌گیرد که به نظر برکلی دو چیز را باعث می‌شود: نه تنها باعث می‌شود تا در مورد زبان اشتباه کنیم بلکه امکان وجود تصورات انتزاعی را نیز پررنگتر می‌کند، اما برکلی معتقد است که انتزاع مستلزم ادراک جداگانه کیفیاتی است که نمی‌توانند جدا وجود داشته باشند. لاک بر این باور است که جریان انتزاع مستلزم حفظ عناصر مشترک تصورات کلی اشیای

جزئی است. او می‌گوید: «کلمات نماینده تصورات کلی‌اند و این تصورات کلی، خود، دارای شرایط تعیین هستند اما معین نیستند. به عبارت دیگر از شرایط مکانی و زمانی خارج شده‌اند.» (همان کتاب)

در نظر لاک منشأ این تصورات کلی مشترکات بین اجزاء «همسان» و «همه از یک نوع» است که صورتبندی این مشترکات از طریق فرایند ذهنی انجام می‌شود و این درست همان چیزی است که برکلی سعی در رد آن دارد. لاک معتقد است که لفظ وقتی عام می‌شود که علامت معنای کلی واقع شود و برکلی معتقد است که لفظ وقتی عام می‌شود که به‌عنوان یک نشانه علامت چندین تصور کلی باشد. ویتکنشتاین می‌گوید که استدلال لاک مشکلی را حل نخواهد کرد و یک «تسلسل» یا «همان‌گویی» است. (دنسی، ص ۶۲) به اعتقاد دنسی: «سخن لاک در مورد تصورات کلی انتزاعی به‌عنوان نوعی تصویر ذهنی فقط خود، همان مسائلی را که قرار است حل بشود، مطرح می‌کند. زیرا اگر سؤال این است که چگونه یک کلمه را برای اشیاء مختلف مشابه بکار می‌بریم؟ به‌سختی می‌توان پاسخ داد که این کار را از طریق تناسب آن اشیاء با تصور ذهنی واحدشان انجام می‌دهیم. «براستی موضع برکلی چگونه است؟» تصویری که فی‌نفسه جزئی است به این صورت کلی می‌شود که آن را نماینده یا جانشین همه تصورات جزئی همنوع خود گردانیم. ریاضی‌دانی را در نظر آرید که شیوه تقسیم یک خط به دو بخش مساوی را بیان می‌کند. برای این کار او خط سیاهی به طور یک اینچ را رسم می‌کند، این خط که فی‌نفسه جزئی است در عین حال از حیث دلالت کلی است، زیرا در اینجا به‌عنوان نمودار تمامی افراد (خطوط) بکار رفته است... اسم خط هم که به خودی خود جزئی است وقتی به‌عنوان علامت بکار رود کلی است.» (برکلی، ص ۱۷)

پس او منکر تصورات کلی نیست بلکه تنها وجود تصورات کلی انتزاعی را رد می‌کند. او معتقد است که از آنرو که هیچ مفهوم ثابتی معنی لفظ مثلث را محدود نمی‌کند، حصر دلالت لفظ مثلث بر مفهوم واحدی غیرعملی است و درست به همین دلیل است که در پایان رساله اذعان

می‌کند که: «هرکس می‌بایست نهایت سعی خود را به کار گیرد تا تصورات مورد نظرش را به نحوی روشن ملاحظه نماید و آنها را از قید لفظ که تا این اندازه موجب انحراف توجه است، آزاد سازد.»

اینگونه به نظر می‌رسد که برکلی به طرز تلویحی از عدم کفایت شرایط لازم و کافی در تبیین معنی سخن می‌گوید، زیرا تصورات کلی نیازمند دانستن اشتراکات امور جزئی است و این اشتراکات مستلزم دانستن شرایط لازم و کافی. این در حالی است که مشکل عمده در اینجا، این است که در انتخاب شرایط لازم و کافی به اطلاعات مشترک اهل زبان نیازمندیم و زمانی می‌توان در مورد این مفاهیم اتفاق نظر داشت که اهل زبان مفهومی مشترک را در ذهن داشته باشند.

پاسخ برکلی به این سؤال که چگونه ممکن است که یک چیز به‌عنوان علامتی برای همه افراد خود بکار رود، دارای تفاوت چندانی با پاسخ لاک نیست. اگرچه دیدگاه برکلی کمی ابژکتیو به‌نظر می‌رسد، اما نوعی خلا به دنبال دارد که بنا بر نظر دنسی: «تصور کلی لاک اشیائی را که مدلول علامت مذکور بودند روشن می‌کرد و برکلی بدون آن که چیزی به جای آن بگذارد آن نوع تصورات را رد کرد.» (میساک، ۱۹۹۵) برکلی از رد ماهیت انتزاعی زبان برای مستحکم‌تر کردن اصول و مبانی سنت فکری و فلسفی تجربه‌گرایی یاری جسته است.

۳. کمال‌گرایی بیکن

فرانسیس بیکن در کتاب پیشرفت دانش، ذیل عنوان شماره ده می‌نویسد که «می‌بایست ظواهر نادرست را که در اسلوب و سنت فکری هر فرد انسانی نهفته است دریابیم.» او برای روشن شدن این موضوع از مثال غار در فلسفه افلاطون بهره می‌گیرد. او معتقد است که چارچوب نادرست فکری که بخشی از ذهن فرد انسانی است، اگرچه تصور زندگی در بهشت ذهنی را خدشه‌دار نمی‌کند اما این چارچوب ما را در زندانی ساخته تصورات ذهنی و فکری خود محبوس می‌دارد. او

کلمات را نخستین ابزار تحمیل چنین ظواهر نادرستی بر ذهن می‌داند. او معتقد است که ما مغلوب کلماتیم. یا به بیان خود او «اگرچه می‌پنداریم که بر کلمات حاکمیم اما حقیقت این است که کلماتند که چون شمشیر تاتاروس بر اذهان خردمندان فرود می‌آیند تا افکارشان را به دام اندازد و آنها را گمراه سازد.» او زبان ریاضی را که ابتدا به تعریف مفاهیم می‌پردازد زبان برتر می‌داند. در کتاب ارغنون نو می‌گوید: «کلمات به ساخته اجتماع ساخته می‌شوند و از شکل‌گیری نادرست آنها بر ذهن لگامی زده می‌شود تفاسیر و تعاریف تحصیل‌کردگان نیز قادر به چاره‌اندیشی نیست. کلمات فاهمه را در فشار می‌نهند و همه چیز را به اغتشاش می‌کشاند و انسانها را به سفسطه‌گری و اغتشاشات بیهوده سوق می‌دهند.»

او پیشرفت دانش را از طریق ممانعت از پیشرفت ضد دانش میسر می‌داند. اما سرانجام می‌پذیرد که ما در کلمات زندگی می‌کنیم. آنچه او سعی در گفتنش دارد این است که اشراف به این خصیصه زبان گامی است در جهت ممانعت از دوام اسلوب نادرست فکری، یعنی ضد دانش. (هاتچینز، ۱۹۵۲)

قدرت اغواگری زبان و کلمات یعنی مفهومی که پیوسته در آثار او بکار می‌رود او را بر آن نمی‌دارد که راه‌حلی ارائه کند. او نه به دنبال راه‌حل که در پی توصیف نظم ذهن از طریق توصیف نظام زبان است. او می‌پذیرد که «کودک زبان را در گهواره ناسالم اشتباهات زبانی می‌آموزد.» و اشاره می‌کند که «کلمات و حروف بر بیشتر روشهای انتقال افکار ارجحیت دارند.» (پسچی، ص ۱۵۶)

۴. کاربردشناسی ویتگنشتاین

ویتگنشتاین در پژوهشهای فلسفی می‌پرسد که آیا می‌توان از کاربرد نادرست کلمات سخن گفت؟ و اگر می‌توان بر چه اساسی؟ او مبنای این کاربردهای نابجا را آرمان‌گرایی تزلزل‌ناپذیر ذهن آدمی می‌داند. او می‌پرسد چرا زبان توجه ما را به خود جلب نمی‌کند؟ چرا «گزاره»، «واژه»،

و «نشانه» توجه ما را به خود جلب نمی‌کند؟ و پاسخ می‌دهد زیرا آنها تردید به همراه دارند و این تردید خلاف اصول آرمان‌گرایی ذهن است. او می‌گوید: «آرمان‌انگونه که در اندیشه ماست، تزلزل‌ناپذیر است و هرگز نمی‌توان از آن بیرون شد. باید همیشه باز گردید. بیرونی درکار نیست. بیرون نمی‌توانید نفس بکشید. این آرمان از کجا می‌آید؟ مانند عینکی است بر بینی ما که هر چه را می‌نگریم از طریق آن می‌بینیم. هرگز به فکرمان نمی‌رسد که آن را برداریم.» (پژوهشهای فلسفی، ص ۹۹)

او معتقد است که آرمان‌گرایی چشم را خیره می‌کند و نمی‌گذارد که به چیزی که دیدش جالب‌تر است و قدرتمندتر، متوجه باشیم. کمال‌گرایی باعث می‌شود تا همه چیز را همان‌طور که هست باقی نگذاریم و در کاربرد بالفعل زبان دخالت کنیم و مانع از توصیف آن شویم. آرمان‌گرایی سعی دارد تا به همه چیز بنیان بدهد.

ویتگنشتاین کاربردشناسی را گردآوری یادآوری‌ها به منظور و هدفی خاص می‌داند، و آن هدف خاص نبرد با جادو شدن شعور به وسیله زبان است. کاربردشناسی او به کشف یا ابداع دست نمی‌یازد، بلکه در پی آن است تا آنچه را که وجود دارد پیش روی ما قرار دهد و به توصیفش بپردازد.

۵. نتیجه‌گیری

می‌توان پرسید چگونه می‌توان یک چیز را به‌عنوان علامتی برای همه افراد خود بکار برد؟ یا این که مفهوم یک لفظ باید دارای چه نوع اطلاعاتی باشد تا بتوان معنی چنین لفظی را در جهان خارج تشخیص داد؟ آیا در عمل مفهومی که در ذهن از یک واژه داریم همان مفهومی است که در ذهن سخنگوی دیگر است؟ اهل زبان چگونه از راه بازمودهای ذهنی خویش با یکدیگر ایجاد ارتباط می‌کنند؟

اگرچه ممکن است که شرایط لازم و کافی برای تبیین مفهوم لفظ از آن حیث که از فردی به فردی دیگر متغیر است کافی ننماید یا به بیان ویتگنشتاین «در هر لفظ من مجموعه‌ای از تکیه‌گاه‌ها را دارم که اگر قرار باشد یکی از آنها را از دست بدهم به دیگری تکیه می‌کنم.» اما باید دانست که لفظ هرگز موجب عمی بصر و انحراف توجه نیست مگر آنگاه که بخواهیم شعور را با زبان مسحور کنیم. زبان بازی است که همه جا مقید به قواعد نمی‌ماند، یعنی این که بازی نیست که اجازه ندهد تردیدی پیش بیاید. واژه چون تابلوی راهنمایی نیست که همیشه جای تردید نگذارد بلکه گاهی جای تردید می‌گذارد و گاهی نه. اما مهم این است که حتی در مبهم‌ترین جملاتمان از معنی ادراک می‌گردد. تردید نیز چون کمال‌گرایی فرزند ذهن ماست که گاهی به غلط آن را نشانه‌ای از بازی سرگشتگی قواعد زبانی می‌یابیم.

می‌توانیم با دقیق کردن بیانمان بدفهمی‌ها را برطرف کنیم اما هدف واقعی تحقیق نباید رسیدن به حالت آرمانی باشد که در آن با انگشتان لرزان خود در پی ترمیم تار عنکبوتی پاره شده – زبان – باشیم.

کتابنامه

1. Hutchins, R.M. Great books of the western world, London. Benton, 1952.
 - A) Advancement of learning
 - B) Novum Organum
2. Lepschy, G.A history of linguistics, London. Longman. 1997.
3. Misak.G.J.Verificationism.London.Routledge.1995.
۴. بارکلی، جرج / رساله در علم انسانی / منوچهر بزرگمهر / تهران نشر دانشگاهی / ۱۳۷۵.
۵. صفوی، کورش / درآمدی بر معنی‌شناسی / تهران / حوزه هنری / ۱۳۷۹.
۶. دنسی، جاناتان / مقدمه‌ای بر برکلی / حسن فتحی / تهران / فکر روز / ۱۳۷۵.
۷. هرمن رندل، جان و جاستون باکسر / درآمدی بر فلسفه / امیرجلال‌الدین اعلم / تهران / سروش / ۱۳۶۳.
۸. ویتگنشتاین، لودویک / پژوهش‌های فلسفی / فریدون فاطمی / تهران / مرکز / ۱۳۸۰.